

## کاوشی در جایگاه بحث از مسئله اصولی «مفاهیم» در علم رجال\*

□ سید رضا حسنی\*\*

### چکیده

علم اصول از جمله علوم آلی بسیار تأثیرگذار در مقام استنباط احکام است که علاوه بر فقه در سایر علوم معارف نیز نقش بسزایی دارد. از جمله علمی که می‌توان از قواعد اصولی در آن بهره جست، علم رجال است. از میان قواعد فراوانی که در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرد، باب «مفاهیم» است که نقش بسزایی در دانش رجال دارد و در این نوشتار به نقش آن پرداخته شده است. نویسنده به بررسی کاربردی مفاهیمی همچون مفهوم استثناء در گزاره‌های رجالی که در ضمن بیان گونه‌های استثناء در رجال آمده است، مفهوم شرط که در ضمن آن مباحثی از جمله اصالة العدالة و حجیت خبر واحد در موضوعات رجالی و غیره مطرح شده است، مفهوم غایت که در وثاقت یا ضعف راوی تأثیرگذار است، مفهوم وصف که در حجیت خبر واحد در موضوعات رجالی مؤثر است، مفهوم لقب و مفهوم عدد پرداخته است. دقت در جایگاه مفاهیم راهگشای مسائل مهمی از علم رجال خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: استثناء، رجال، عدالت، غایت، وصف، لقب، حجیت.

---

\* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۳/۱۸ تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۱۰/۲۰.

\*\* استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم (s.r.hasani110@gmail.com).

## مقدمه

بدون تردید علم اصول یکی از علوم آلی بسیار تأثیرگذار در مسائل استنباطی احکام الهی است؛ به گونه‌ای که بدون تبحر و چیرگی در آن، عملیات استنباط راه به جایی نخواهد برد. قواعد این علم که منشأ آن روایات اهل بیت، آیات قرآن و یا سیره عقلاء و مسائل عقلی بوده است، نه تنها در علم فقه و استنباط احکام فرعی، بلکه در علوم دیگر نیز راهگشای مسائل بسیار می‌باشد؛ از جمله در علم کلام، تفسیر و رجال می‌توان به واکاوی کاربردهای آن پرداخت.

ارتباطی که میان علم رجال و اصول فقه برقرار است جزء نکاتی است که باید مورد توجه پژوهشگران عرصه اصول و رجال قرار گیرد؛ چه اینکه علم اصول در حقیقت متکفل بحث از ادله مشترکه در استدلال فقهی است و ادله مورد استفاده در فقه به دو قسم شرعی و عقلی تقسیم می‌شوند. دلیل شرعی خود دارای صغری و کبری است که صغرای آن در صدد اثبات دلیل است که صدور روایات از معصوم علیه السلام را در برخی از ادله شرعی ثابت می‌کند. در اثبات این صغری، بحث از حجیت خبر واحد یکی از پرکاربردترین بحث‌های اصولی است که علم رجال متکفل اثبات مصداق برای حجیت خبر واحد ثقه است.

غفلت از کاربردهای علم اصول در علومی مانند علم رجال، می‌تواند تأثیرات جدی در پژوهش‌های رجالی داشته باشد؛ چه اینکه بسیاری از توثیقات و تضعیفات به وسیله قواعد اصولی که از جمله آن‌ها مبحث مفاهیم در علم اصول است، اثبات می‌شوند.

گفتنی است که برخی از کاربردهای بحث اصولی مفاهیم مانند حجیت قول ثقه در موضوعات صرفاً در مبادی علم رجال تأثیرگذار هستند، برخی دیگر در متن مسائل علم رجال تأثیرگذار می‌باشند و در این نوشتار هر دو قسم مطرح شده است.

## پیشینه

نگارنده بعد از فحوص در این باره، به نگاهی با این موضوع دست نیافت و از آنجایی که دانستن کاربردهای مفاهیم اصولی در علم رجال، در لزوم تدقیق و تعمیق در هر دو علم

می‌تواند تأثیرگذار باشد، بدین پژوهش روی آورد. گرچه گفتنی است که برخی نشست‌ها و پایان‌نامه‌ها در مورد کاربردهای قواعد اصولی به صورت عام در علوم اسلامی، از جمله تفسیر و کلام انجام شده است،<sup>۱</sup> ولی در مورد خصوص نقش مفاهیم در علم رجال، تحقیقی مستقل یافت نشد.

در این مختصر نگارنده با واکاوی نقش مسئله اصولی «مفاهیم» در علم رجال، به کاربردهای این قواعد در این علم پرداخته است و در مقام تطبیق نیز کارایی این قواعد در توثیقات و تضعیفات رجالی تبیین گشته است.

### ۱. مفهوم استثناء

از جمله مفاهیم مورد بحث در علم اصول، مفهوم استثناء است. جمله‌ای که در آن استثناء به کار رفته باشد، دارای سه رکن است که عبارتند از: مستثنی، مستثنی منه، ادات استثناء. در باب مفهوم استثناء، اصل مفهوم بودن مورد تردید است و احتمال اینکه برداشت‌های از جمله‌ای که در آن ادات استثناء استفاده شده است، مربوط به منطوق قضیه استثنائیه باشد وجود دارد. به عبارت دیگر طبق مباحث ادبیات که مستفاد از استثنای از نفی، اثبات و مستفاد از استثنای از اثبات، نفی است. «جاءنی القوم الا زیداً» مجیء را برای زید نفی می‌کند و «ما جاءنی من القوم الا زیداً» مجیء را برای زید اثبات می‌کند و در این مطلب، تردیدی وجود ندارد. لکن بحث در استفاده انحصار از استثناء است. اگر دال بر انحصار باشد، قطعاً دال بر مفهوم نیز خواهد بود. ابوحنیفه منکر دلالت بر انحصار (عضدی، بی‌تا: ۲۶۵) و مشهور اصولیان قائل به دلالت بر انحصار هستند که از این رهگذر وجود مفهوم و حجیت آن نیز ثابت می‌شود (امام خمینی، ۱۳۶۷: ۳۶۶۱).

عنوان استثناء در علم فقه و تفسیر بسیار به کار برده شده است و در علم رجال نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی برای آن یافت. در اطلاعات راه‌یافته به کتب فهرست، با پدیده‌ای به نام استثناء مواجه می‌شویم که معنا و مفهومی خاصی از آن متناسب با دانش رجال استفاده شده است. هرچند زمینه این برداشت، همان رفتار حاکم در علم نحو است. در استثناء رجالی

برخی از موارد یا افراد، از حکمی کلی با ادات استثناء خارج می‌شوند. از این رو استثناء در رجال را می‌توان این‌گونه بیان کرد: راوی، کتاب شخص دیگری را ببیند و بگوید مثلاً این کتاب مورد قبول است مگر بیست مورد آن، که در این صورت در صورت مفهوم داشتن، به دو جمله تفکیک می‌شود: هشتاد مورد قبول و بیست مورد غیر قابل قبول است. آنچه در این میان مهم است حکم مستثنی منه و نقش آن در تعامل با مستثنی است. در بیان کلی مفهوم استثناء باید گفت که در یک عبارت مشتمل بر استثناء، همیشه دو حکم که یکی ایجابی و دیگری سلبی است وجود دارند.

### گونه‌های استثناء در رجال

استثناء در رجال دارای اقسام گوناگونی است (شاکر و حسینی، دو ۱۳۹۲) که عبارتند از:

#### ۱. استثناء روایات برخی از شاگردان صاحب کتاب

در این‌گونه از استثناء، رجالیان علی‌رغم اینکه کتاب یک راوی مانند یونس بن عبدالرحمن را معتبر می‌دانند، لکن روایاتی که یکی از شاگردان وی از وی نقل کرده باشد را مردود می‌شمارند. به عنوان مثال طبق آنچه در فهرست شیخ طوسی رحمته الله علیه آمده است، ابن ولید، کتاب‌های یونس را معتبر می‌داند، الا در مواردی که محمد بن عیسی بن عبید از وی نقل کرده باشد که این روایات را استثناء کرده است:

«کتب یونس بن عبدالرحمن التي هي بالروایات كلها صحيحة يعتمد عليها، الا ما ينفرد به محمد بن عیسی بن عبید عن یونس و لم يروه غيره، فانه لا يعتمد عليه و لا يفتي به» (شیخ طوسی، ۱۴۲۰: ۵۱۱).

طبق این کلام از مفهوم استثناء فهمیده می‌شود که منفردات محمد بن عیسی بن عبید مورد اعتماد ابن ولید نبوده است؛ چرا که استثناء دال بر حصر است و تنها اعتماد بر روایاتی که محمد بن عیسی بن عبید منفرداً نقل نکرده است را می‌رساند؛ از این رو برخی وی را ضعیف می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۵۸۷). گرچه تلازمی بین پذیرش اعتبار نداشتن

منفردات محمد بن عیسی بن عبید و ضعیف بودن وی نیست؛ زیرا امکان دارد وجه عدم پذیرش منفردات محمد بن عیسی بن عبید، موانع دیگری مانند ارسال موجود در نقل او و مجهول بودن واسطه باشد نه ضعیف بودن محمد بن عیسی.

## ۲. استثناء روایات برخی از مشایخ صاحب کتاب

در این قسم برخلاف قسم اول، برخی از روایاتی که از مشایخ صاحب کتاب نقل شده است، استثناء می‌شود. به عنوان نمونه: سعد بن عبدالله اشعری قمی صاحب مجموعه‌ای از کتب است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۷۷). که ابن ولید از مجموع کتب وی، کتاب منتخبات را گرفته و بخشی از روایات سعد در منتخبات را استثناء کرده است. استثناء این دسته از روایات از کتاب مذکور نیز به دلیل وجود برخی از مشایخ سعد مانند محمد بن موسی الهمدانی در سلسله سند هستند (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۲۱۵). بنابراین در نگاه ابن ولید روایاتی که از محمد بن موسی الهمدانی نقل شده باشد، دارای تردید است.

## ۳. استثناء فرد یا جزء مشخص از اثر یا آثار حدیثی

در این قسم موارد استثناء شده به صورت جزئی و مشخص شده است. به عنوان مثال ابن ولید از بین تمامی کتب صفار، تنها کتب بصائر الدرجات را استثناء کرده و نقل نمی‌کند (جعفری ربانی، ۱۳۹۵: ۶۲۱). بصائر جزء مشخصی از کتب صفار است. یا اینکه گاه از بین تمام کتبی که از یک عالم به دست رسیده است، یک روایت بالخصوص از آن استثناء می‌شود و مورد قبول واقع نمی‌شود؛ به عنوان مثال ابن ولید با اینکه تمامی کتب علی بن ابراهیم را قبول می‌کند، لکن یک روایت از کتاب شرایع وی را که دال بر حرمت گوشت شتر است از وی نقل نمی‌کند و استثناء می‌کند (همان: ۳۸۰).

## ۴. استثناء مفاهیم کلی

در این‌گونه از استثناء، صرفاً مفاهیم کلی که در روایات یک راوی مطرح شده است استثناء

می‌شود و تشخیص مصادیق آن برعهده خود محقق است. به بیان چند نمونه در این زمینه پرداخته می‌شود:

### محمد بن اورمه

شیخ طوسی رحمته الله در فهرست خود به توصیف محمد بن اورمه می‌پردازد. او می‌نویسد: «له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد، و فی روایاته تخلیط» سپس می‌فرماید: «أخبرنا بجمیعها (إلا ما كان فیها) من تخلیط أو غلوّ ابن أبي جید، عن ابن الولید، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد بن اورمه» (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۴۰۷). طبق این تعبیر، مفهوم استثناء در جمله می‌رساند که روایاتی که دارای خلط یا غلو بوده‌اند را برای شیخ روایت نکرده‌اند.

### محمد بن علی ابوسمینه

شخص دیگری که شیخ طوسی رحمته الله به توصیف وی پرداخته، محمد بن علی ابوسمینه است. شیخ طوسی در مورد روایات وی می‌نویسد:

له كتب، و قيل إنّها مثل كتب الحسين بن سعيد. أخبرنا جماعة، عن محمد بن علی بن الحسين، عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علی ماجیلویه، عن محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علی الصیرفی، إلا ما كان فیها من تخلیط أو غلوّ أو تدلیس أو ینفرد به ولا یعرف من غیر طریقه (همان: ۴۱۲).

این بیان نیز مانند بیان قبلی ایشان، دال بر عدم نقل روایات دارای تخلیط یا غلو و تدلیس بر وی است.

ایشان همین تعبیر را در مورد راویانی همچون محمد بن سنان،<sup>۲</sup> محمد بن علی شلمغانی<sup>۳</sup> و محمد بن حسن بن جمهور<sup>۴</sup> مطرح فرموده است.

### ۵. استثناء از افراد غیر ثقه و اثبات وثاقت مصادیق مستثنی

گاهی از مفهوم استثناء اثبات وثاقت نسبت به مصادیق مستثنی استفاده می‌شود.

### الف) استثناء از ارتداد بعد از پیامبر

به عنوان نمونه در روایات متعددی<sup>۵</sup> این مضمون نقل شده است که بعد از پیامبرگرمی اسلام ﷺ تمامی مردم مرتد شدند مگر موارد خاصی که از اسامی آنها نیز در این روایات نام برده شده است. اینک به بیان این روایات پرداخته می‌شود:

الف) در برخی از روایات به ارتداد جمیع مردم مگر سه نفر اشاره شده است:

برید بن معاویه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: بعد از پیامبر خدا مردم مرتد شدند مگر سه نفر که مقداد، ابوذر و سلمان فارسی بودند، سپس مردم حقیقت را فهمیدند و به آنها ملحق شدند (مفید، ۱۴۱۳: ۶).

عمرو بن ثابت می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که پیامبر خدا از دنیا رفتند، مردم مانند گذشتگان خود که کافر بودند، مرتد شدند، مگر سه نفر که سلمان، مقداد و ابوذر غفاری بودند (همان).

ب) در برخی از روایات به ارتداد جمیع مردم مگر هفت نفر اشاره شده است:

حارث می‌گوید شنیدم که عبدالملک بن اعین از امام صادق علیه السلام سوال می‌پرسید. تا رسید به اینجا که از امام علیه السلام پرسید: آیا مردم هلاک شدند؟ حضرت فرمودند: بله به خدا قسم ای پسر اعین، تمامی مردم هلاک شدند. پرسیدم: اهل شرق و غرب؟ فرمود: بله به خدا قسم هلاک شدند الا سه نفر که سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بودند و بعدا عمار و ابوساسان انصاری و حذیفه و ابوعمره نیز به آنها ملحق شدند (همان).

ج) در برخی از روایات به ارتداد جمیع مردم مگر پنج نفر اشاره شده است:

ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: به غیر از سه نفر که ابوذر، سلمان و مقداد بودند تمامی مردم مرتد شدند. امام فرمودند: پس ابوساسان و ابوعمره انصاری چه می‌شود (کشی، ۱۳۹۰: ۳۸/۱).

در اینکه مراد از ارتداد جمیع مردم چیست، تفاسیر مختلفی وارد شده است که از محل کلام بیرون است،<sup>۶</sup> لکن آنچه مسلم است این است که استثناء از ارتداد نشانه وثاقت افراد مستثنی است؛ چه اینکه معنای ارتداد صرفاً به معنای بی‌خدایی نیست، بلکه استثناء از این ارتداد جمیع مردم در چنین جمله‌ای نشان از عظمت شخصیت مستثنی دارد و قطعاً عدالت

و وثاقت آن‌ها را می‌رساند. بنابراین طبق مفهوم استثناء در این روایات، می‌توان به عدالت یا وثاقت افراد مستثنی پی برد.

### ب) مشایخ الثقات

در بیان مثال دیگر می‌توان به جمله‌ای که مرحوم شیخ طوسی در مورد ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی مطرح می‌کند، اشاره کرد؛ ایشان در مورد این سه بزرگوار می‌نویسد: «الذین عرفوا بأنهم لا یروون و لا یرسلون إلا عمن یوثق به» (طوسی، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۵۴). مفهوم استثناء در این جمله می‌رساند که هرآن کسی که جزء مروی عندهای این سه راوی بزرگ به حساب آیند، دارای وثاقت و مورد اطمینان می‌باشند. البته در دلالت این کلام بر وثاقت جمیع مروی عندهای این سه راوی، اختلاف است (عرفانین، ۱۴۱۹: ۱۰). لکن در مفهوم استثناء داشتن آن تردیدی نیست.

### ۶. استثناء از روایات برخی از راویان

در این قسم، گاهی یک رجالی مانند نجاشی نسبت به یک راوی، برخی از روایات او را استثناء می‌کند. به عنوان مثال وی در مورد ابوالفضل شیبانی می‌نویسد:

«سافر فی طلب الحدیث، عمره، و کان فی أول أمره ثبًا، ثم خلط، و رأیت جلّ أصحابنا یغمزونه و یضعفونه، رأیت هذا الشیخ و سمعت منه کثیرًا، ثم توقفت عن الروایة عنه إلا بواسطة بینی و بینة» (نجاشی، همان: ۳۹۶).

طبق این بیان با توجه به مفهوم استثناء می‌توان فهمید که نجاشی در روایت از ابوالفضل متوقف است، مگر در مواردی که واسطه‌ای بین خودش و ابوالفضل روایت کند که در این صورت از نقل روایاتی که ابوالفضل جزء راویان آن است، ابایی ندارد. مفهوم استثناء در این جمله علاوه بر بیان نقل روایت از ابوالفضل در موارد وجود واسطه، وثاقت واسطه را نیز ثابت می‌کند (بحر العلوم، ۱۳۶۳: ۲/ ۹۵).

## ۷. استثناء از رجال یک کتاب

گاهی در کلمات برخی از رجالیان، نسبت به برخی از رجال یک کتاب دیگر، استثناء مطرح شده است. به عنوان مثال محمد بن حسن بن ولید وقتی کتاب نوادرالحکمه را مطرح می‌کند، برخی از رجال وی را استثناء کرده است (طوسی، ۱۴۲۰: ۶۱۱). برخی استثناء وی از رجال نوادرالحکمه را دال بر ضعف مستثنی (همان: ۴۰۲). و همچنین دال بر اعتماد و وثاقت تمام مواردی که استثناء نشده است دانسته‌اند (بحر العلوم، همان: ۳۳۴/۱). در توضیح بیشتر در مورد ارتباط استثناء و دلالت بر ضعف یک راوی، این کلام مرحوم شیخ طوسی ذکر می‌شود که در ترجمه محمد بن عیسی بن عبید چنین آورده است: «ضعیف، استثناء ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادر الحکمه و قال لاروی ما یختص بروایاته» (طوسی، ۱۴۲۰: ۶۱۱). این عبارت به خوبی نشان می‌دهد میان مفهوم ضعف و پدیده استثناء پیوند نزدیکی برقرار بوده است. عبارت نجاشی در ترجمه وی نیز نشانگر همین پیوند است (نجاشی، همان: ۱۸۹۶). البته برخی استثناء ابن ولید را صرفاً دال بر تنبه و تذکر به لزوم بررسی در مورد استثناءشدگان می‌دانند، گرچه شاید در برخی از موارد به ضعف وی منتهی شود، لکن اصل استثناء را دال بر ضعف نمی‌دانند (شاکر و حسینی، ۱۳۹۲).

## ۲. مفهوم شرط

یکی از پرکاربردترین مباحث در بحث مفاهیم از علم اصول، مسئله مفهوم شرط است. با توجه به کثرت آیات و روایاتی که در آن‌ها از جملات شرطیه استفاده شده است، می‌توان به کثرت کاربرد این مفهوم در برداشت‌های فقهی پی برد. شرط در لغت به معنای علامت (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۵۷/۴) و در اصطلاح به معنای چیزی است که مطلبی بر آن متوقف باشد. به عنوان مثال وقتی متکلم بگوید «إن جاء زید فأکرمه» وجوب اکرام زید متفرع بر آمدن اوست، حال باید دید که این جمله دارای مفهوم است یا خیر؟ یعنی آیا با انتقای آمدن زید اکرام او نیز منتفی می‌شود یا خیر. در مورد حجیت مفهوم شرط در میان اصولیان اختلاف واقع شده است. مالکی‌ها (قراقی، بی‌تا: ۲۷۰)، شافعی‌ها (حلی، ۱۴۲۵: ۲۰۷۲/۵)، حنابله (ابی

خطاب، ۱۴۰۶: ۱۸۹/۲). قائل به مفهوم شرط هستند. در مقابل حنفی‌ها (نسفی، بی‌تا: ۱/۴۱۶)، باقلانی (باقلانی، ۱۴۱۸: ۳/۳۶۳) و مشهور اصولیان شیعه قائل به حجیت مفهوم شرط هستند (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۶/۱۸۰) که عمده دلیل آن‌ها تبادر است (همان). این مفهوم در مباحث رجالی نیز قابل استفاده است. از جمله:

### اصالة العدالة

از جمله ادله‌ای که در حجیت خبر ثقة مطرح می‌شود، تمسک به آیه نبأ است. خداوند متعال در آیه ۶ سوره حجرات می‌فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا». «اگر فاسقی خبری را برای شما آورد تبیین کنید».

برخی از مفهوم شرط در این آیه استفاده کرده‌اند که احراز عدالت برای راوی لازم نیست و عدم احراز فسق کفایت می‌کند. توضیح اینکه: طبق آیه مذکور اگر فاسق خبری را بیاورد تبیین واجب است، مفهوم جمله چنین می‌شود که اگر غیر فاسق برای شما خبری آورد تبیین لازم نیست؛ بنابراین در مورد راویان احادیث می‌توان گفت که همین که فسق آن‌ها احراز نشود برای اعتماد به آن‌ها کفایت می‌کند. مستدلین به این آیه، اصل عدم فسق در مسلمان را نیز ضمیمه می‌کنند. در نظر آنان دلیل اعتماد شیخ طوسی رحمته الله به بسیاری از احادیث، بدون اینکه برای راوی آن حدیث توثیق خاصی وارد شده باشد، همین مطلب است که ایشان احراز عدالت را شرط نمی‌دانند، بلکه عدم احراز فسق برای اعتماد به راوی حدیث کفایت می‌کند (مامقانی، ۱۴۳۱: ۳/۵۶).

کلام مذکور از جهاتی قابل مناقشه است:

اولاً: همان‌طور که شیخ أنصاری رحمته الله بیان کرده است، آیه در مقام بیان اصل موضوع است؛ از این رو دارای مفهوم نیست. مانند این رزقت ولدا فاخته که دلالت بر مفهوم نمی‌کند. توضیح اینکه: آیه شریفه می‌فرماید اگر فاسقی برای شما خبر آورد، تبیین کنید. مفهوم این جمله چنین است که اگر فاسقی خبر بیاورد تبیین نکنید. دیگر در مقام بیان این مطلب که اگر شخص غیر فاسق خبر بیاورد حجت است، نیست. بلکه در صورتی که فاسق خبری را

نیاورد، موضوع قضیه منتفی خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۳۹۱: ۱/۱۱۶). بلی، اگر مانند محقق خراسانی رحمته الله ظاهر آیه را چنین معنا کنیم که «خبر را اگر فاسق آورد تبیین کنید»، مفهوم آن چنین می‌شود که «خبر را اگر فاسق نیاورد، تبیین نکنید» در این صورت موضوع اصل خبر است و انتفاء قضیه به انتفای موضوع نخواهد بود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۹۶).

**ثانیاً:** حجیت مفهوم شرط مطلق نیست، بلکه منوط به عدم وجود قرینه بر خلاف است، و حال آنکه با توجه به ذیل آیه که بحث ندامت از اعتماد به خبر فاسق را مطرح کرده است، معلوم می‌شود که باید از خبر کسی که ایمن از کذب او نیستیم، پرهیز نمود، بنابراین شخصی که وثاقتش احراز نشده باشد، مشمول تعلیل ذیل آیه است و نمی‌توان به وی اعتماد کرد. اشکال نشود که در صورت احراز وثاقت نیز ایمن از صدق او نیستیم، چرا که مراد از ایمن بودن، مقدار عقلی آن نیست، بلکه مقدار عرفی و معمول آن است.

**ثالثاً:** بر فرض که استدلال به آیه تمام باشد، به وسیله ادله دیگری که وثاقت را شرط دانسته اند، می‌توان قائل به تخصیص آیه مذکور شد. از جمله روایتی که امام علیه السلام در مورد العمری و فرزندش مطرح فرمودند و اعتماد به آن‌ها به دلیل وثاقت آن‌ها توصیه کردند:

وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ  
مَنْ أَعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ- الْعُمَرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ  
عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ  
الْمَأْمُونُ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ-  
الْعُمَرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُوَدِّيَانِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ  
فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ (کلینی، ۱۴۱۹: ۱/۳۳۰).

و همچنین سیره عقلاء که برای اعتماد بر خبر، به صرف عدم احراز فسق اعتماد نمی‌کنند بلکه وثاقت شخص را در نظر می‌گیرند.

### حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی از جمله توثیقات و تضعیفات

از جمله مواردی که می‌توان کاربرد مفهوم شرط در مسائل رجالی را ملاحظه نمود، استفاده از

آیه نبأ است. برخی قائل اند از مفهوم شرطی که در آیه نبأ مطرح شده است، می توان حجیت خبر ثقه را در موضوعات نیز نتیجه گرفت که از جمله موضوعات، اخبار به وثاقت یا تضعیف راویان است. بنابراین در حجیت خبر واحد ثقه در موضوعات خارجی از جمله تعدیل و تضعیف راویان، از مفهوم شرط مطرح شده در آیه نبأ استفاده می شود. طبق مفهوم آیه، اگر فاسق خبر برای شما نیاورد، تبیین لازم نیست و اطلاق این برداشت، شامل اخبار در موضوعات خارجیه مانند توثیق و تضعیف نیز می شود، بلکه می توان گفت اصل آیه در مقام بیان اخبار از یک واقعه خارجیه بوده است، چه اینکه ولید برای رساندن حکم شرعی نیامده بود، بلکه خبر از یک واقعه خارجی داد و در مورد دروغ بودن این خبر، آیه نبأ نازل شد. بنابراین اگر شخصی مثل نجاشی که فاسق نیست، خبر از وثاقت یا عدم وثاقت یک راوی بدهد، برای ما حجت است.

مناقشه ای که می توان بدین بیان مطرح کرد چنین است که: اگر کسی برداشت شیخ انصاری رحمته الله علیه را مبنی بر محقق موضوع بودن شرط مذکور در آیه قبول کند، جایی برای استفاده مفهوم شرط نمی ماند، لکن با بیان محقق خراسانی مبنی بر موضوع بودن نفس خبر، اشکال مذکور نیز دفع خواهد شد.

### ۳. مفهوم غایت

مفهوم غایت این است که حکمی که مقید به غایتی است، بعد از آن غایت منتفی شود. مشهور اصولیان معتقدند که محدود کردن یک حکم به یک غایت موجب می شود که آن حکم مقید، بعد از آن غایت منتفی شود (علامه حلی، ۱۴۲۵: ۲/۲۸۸) و دلیل بر این قول، تبادل و لزوم لغویت است. بدین بیان که اینکه اگر غایت مفهوم نداشته باشد، پس برای آن ثمره ای نخواهد بود. و البته غایت چه بسا به خاطر قرینه از این حالت خارج شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲/۱۲۴). در مقابل، برخی از بزرگان همچون سید مرتضی (سید مرتضی، ۱۳۷۶: ۱/۴۰۷) و شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۲/۴۷۸). منکر مفهوم غایت شده اند. محقق خراسانی نیز بین اینکه غایت برای حکم یا موضوع واقع شود تفصیل داده است. ایشان معتقد است اگر

غایت برای حکم واقع شود مفهوم دارد، ولی اگر برای موضوع واقع شود مفهوم نخواهد داشت (آخوند خراسانی، همان: ۱۲۴/۲).

به چند نمونه از کاربردهای مفهوم غایت در علم رجال اشاره می‌شود:

## وثاقت یا ضعف راوی

### زبیر بن عوام

در روایتی از امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده است که حضرت در مورد زبیر فرمودند: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْتُومُ عَبْدُ اللَّهِ؛ همواره زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزند شوم او عبدالله رشد کرد (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۵۵۶).

همین مضمون در کتاب اصول الستة عشر از امام باقر علیه السلام روایت شده است (عده‌ای از علما، ۱۳۸۱: ۱۵۱). به همین مضمون در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.<sup>۷</sup> در منابع اهل سنت نیز همین مضمون روایت شده است (ابن عساکر، ۱۳۹۹: ۵/۳۶۶؛ بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۲۵۵). در مورد سند روایات مذکور، می‌توان گفت گرچه به صورت تک تک ملاحظه شود، دارای ضعف سند یا ارسال هستند؛ چرا که هرآنچه در نهج البلاغه آمده باشد دلیل بر صحتش نیست، همچنین دیگر نقل‌ها نیز مرسله بودند، لکن مضمون آن فراوان نقل شده است تا جایی که وثوق به صدور آن حاصل می‌شود. به بیان دیگر، وقتی از سه امام معصوم نقل شده باشد، همچنین در کتب اهل سنت نیز وارد شده باشد، وثوق به صدور آن پیدا می‌شود و همان‌طور که محقق خویی رحمته الله فرموده‌اند: قضیه زبیر و فرزندش و جنگ جمل قضیه‌ای معروف و مشهور است (خویی، ۱۳۷۲: ۸/۲۲۳).

از غایتی که در این روایت ذکر شده است، برداشت می‌شود که تا زمانی که فرزندش او را منحرف نساخته بود، در راه مستقیم و حتی از اهل بیت علیهم السلام بود. اما بعد از اینکه فرزندش رشد کرد، او را از اهل بیت علیهم السلام روی برگردان ساخته و منحرف و فاسد نمود.

## زمان حیات و ممات راوی

یکی از مباحثی که در مورد غایت در علم اصول مطرح است، دخول غایت در مغیبه است. به عنوان مثال طبق آیه شریفه «و ایدیکم الی المرافق» (مانده: ۶). اگر قائل به دخول غایت در مغیبه شویم، باید در هنگام وضو خود آرنج نیز به همراه دستان شسته شود، اما اگر غایت را داخل در مغیبه ندانیم، شستن آرنجها لزومی نخواهد داشت. در مورد دخول یا عدم دخول غایت در مغیبه اقوالی مطرح شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

**الف)** ابن حاجب (ابن حاجب، بی تا: ۲/ ۳۶۲)، محقق عراقی (آقا ضیاء، ۱۴۲۰: ۱/ ۴۱۵) و محقق نائینی (نائینی، ۱۴۱۰: ۱/ ۴۳۶). بین «الی» و «حتی» تفصیل داده‌اند. طبق نظر ایشان اگر از «الی» استفاده شود، غایت در مغیبه داخل نمی‌شود، اما در استعمالاتی که «حتی» به کار برده شده است، غایت در مغیبه داخل است.

**ب)** برخی در صورتی که غایت و مغیبه از یک جنس باشند، قائل به تداخل شده و در صورتی از که از یک جنس نباشند، تداخل را قبول ندارند (ابن حاجب، همان: ۲/ ۳۶۲).

**ج)** شیخ انصاری رحمته الله مطلقاً قائل به دخول غایت در مغیبه شده‌اند (شیخ انصاری، ۱۴۰۴: ۱۸۵).  
د: محقق خراسانی، (آخوند خراسانی، همان: ۱۲۴). امام خمینی (امام خمینی، ۱۴۱۴: ۲/ ۲۲۴) و محقق خوبی (خوبی، ۱۴۲۲: ۵/ ۱۳۶). مطلقاً دخول غایت در مغیبه را نپذیرفته‌اند.

در کتب رجالی در بسیاری از موارد برای بیان تاریخ حیات راویان از ادات غایت استفاده می‌شود که می‌توان از طریق بحث دخول غایت در مغیبه، اختلافاتی که در مورد زمان حیات راویان مطرح می‌شود را برطرف نمود. یکی از ثمره‌های این بحث این است که اگر به عنوان مثال راوی از امام کاظم علیه السلام حدیثی نقل کرده باشد، از طرفی در کتب رجال در مورد وی از تعبیر «بقی الی زمان موسی بن جعفر علیه السلام» در صورت قول به دخول غایت در مغیبه، می‌توان شبهه کذب یا جعلی بودن روایت را مرتفع ساخت. در نقطه مقابل نیز، در صورت قول به عدم دخول غایت در مغیبه، می‌توان در صحت روایت نقل شده تشکیک کرد. بدیهی است که این اختلاف با قطع نظر از قرائن است؛ چه بسا به وسیله قرائن صدور روایت از امام علیه السلام بی‌اشکال باشد. حال به بیان نمونه‌ای در این زمینه پرداخته می‌شود:

### حماد بن عیسی

در مورد حماد بن عیسی جهنی که از راویان مورد اعتماد اهل بیت علیهم السلام و از اصحاب اجماع است و دارای کتابی به نام الصلاة بوده که مشهور نزد اصحاب بوده است (مامقانی، ۱۴۳۱: ۱/ ۳۶۶)، در رجال شیخ طوسی رحمته الله تعبیر «بقی الی زمان الرضا علیه السلام» وارد شده است (شیخ طوسی، ۱۴۲۷: ۱۸۷). در تعبیر دیگری در مورد وی «بقی الی زمان الجواد علیه السلام» آمده است (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴: ۲۵۸/۳). حال اگر غایت را داخل در مغیبی بدانیم، نقل اول اشتباه خواهد بود و اگر غایت را داخل در مغیبی ندانیم، نقل دوم اشتباه خواهد بود مگر اینکه قرینه‌ای وارد شود مبنی بر اینکه در نقل دوم، غایت داخل در مغیبی نمی‌باشد.

البته از طرف دیگر نیز می‌توان ادعا نمود که بگوییم چون از امام جواد مثلاً نقل کرده همین قرینه می‌شود بر اینکه آنجا مراد از الی داخل در مغیبی بوده است. لذا فقط ثمره‌ای که می‌ماند در شناخت زندگی راوی خواهد بود.

### فهم صحیح از وصف سند

از جمله مباحثی که در ذیل بحث دخول یا عدم دخول غایت در مغیبی مفید فایده است، مباحث سندشناسی است. به عنوان مثال در تعابیری که از ادات غایت استفاده شده است، با توجه به مسئله دخول یا عدم دخول غایت در مغیبی می‌توان به فهم صحیح از سند پرداخت. اینک به نمونه‌ای اشاره می‌شود:

### أبان بن عثمان

در مورد شخصیت «أبان بن عثمان» در کلمات رجالیین اختلاف واقع شده است. برخی به دلیل ناووسی بودن وی قائل به تضعیف شده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۴۵)، برخی دیگر ناووسی بودن را صرفاً یک اتهام می‌دانند و ثابت نمی‌دانند (کاظمی، ۱۴۲۵: ۱/ ۱۵۸)، برخی دیگر نیز با قبول ناووسی بودن وی، به دلیل اینکه از اصحاب اجماع است، در وثاقت وی تردید ندارند (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۴۵). منشأ قول به ناووسی بودن وی، نقلی است که کشی در رجال خویش مطرح کرده است:

«محمد بن مسعود می گوید: علی بن حسن بر من حدیث کرد و گفت: ابان بن عثمان از اهل بصره و ساکن کوفه بود. او از ناووسیه بود»<sup>۸</sup>

حال برخی در مورد سند حاوی بر ابان بن عثمان تعبیری دارند که فهم آن تعبیر متوقف بر قبول مبنای دخول یا عدم دخول غایت در مغیبه است. به عنوان مثال شیخ فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ ه ق) در مشیخه‌ای که برای کتاب من لایحضره الفقیه مرتب کرده است، در مورد ابان بن عثمان چنین تعبیر می‌کند:

أبان بن عثمان، السند إليه صحیح بالاصطلاح علی ما هو غیر خفی و هو ممن أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه، و إن ورد فیہ طعن من علی بن الحسن فتدبر (طریحی، بی تا: ۴۵۶).

عبارت مذکور دارای دو احتمال است: اگر قائل به دخول غایت در مغیبه باشیم، از آنجایی که تعبیر ایشان «صحیح بالاصطلاح» است، معلوم می‌شود ایشان ابان بن عثمان را ناووسی نمی‌داند، چرا که در مورد راویانی که فساد مذهب داشته باشند صحیح اصطلاحی گفته نمی‌شود، بلکه تعبیر به موثق می‌شود. اما اگر قول به عدم دخول غایت در مغیبه اخذ شود، تعبیر ایشان به صحیح فی الاصطلاح مربوط به قبل از ابان بن عثمان است، و منافاتی با ناووسی بودن وی ندارد. برخی احتمال دوم را قوی دانسته اند؛ بدین قرینه که در ادامه ایشان وجهی برای اعتماد به ابان مطرح کرده و آن از اصحاب اجماع بودن وی است (کاظمی، ۱۴۲۵: ۱۵۹/۱). گفتنی است که اختلاف مذکور در موارد عدم وجود قرینه است؛ چه اینکه در بسیاری از موارد، قرینه بر عدم دخول غایت در مغیبه وجود دارد. مانند تعبیری که محقق اردبیلی در مورد برخی راویان مطرح می‌کند که «و السند إليه صحیح، و لکن هو غیر موثق» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۱۱/۱۴). در این گونه موارد واضح است که غایت در مغیبه داخل نیست و حکم ماقبل مغیبه مطرح شده است.

#### ۴. مفهوم وصف

مفهوم وصف به معنای «انتفاء حکم موصوف در هنگام انتفاء وصف آن است» و علمای

اصول در تعلیق حکم بر وصف اختلاف نظر دارند. به عنوان مثال در روایات وارد شده است که «در گوسفند چرایی زکات وجود دارد» برخی از اصولیان قائل به مفهوم وصف گشته و از جمله مذکور استفاده کرده‌اند که در گوسفندانی که چرایی نیستند، زکات وجود ندارد (سبحانی، ۱۳۶۷: ۱/۳۶۲). برخی نیز در مقابل منکر مفهوم وصف هستند و آن را حجت نمی‌دانند (آخوند خراسانی، همان: ۱/۱۲۳). مهم‌ترین دلایل قائلین به مفهوم وصف، تبادر و لغویت است؛ بدین بیان که دلالت جمله‌ای که در آن وصف به کار رفته باشد، به دلالت التزامیه دال بر مفهوم است، و این مفهوم هنگام شنیدن جمله وصفیه، متبادر به ذهن می‌شود (آخوند خراسانی، همان: ۱/۱۲۲). علاوه بر اینکه لازمه مفهوم نداشتن جمله دارای وصف، لغویت استفاده از وصف است. در مقابل، منکرین مفهوم وصف، منکر تبادر گشته و مشکل لغویت را نیز مردود دانسته‌اند؛ چه اینکه فایده ذکر وصف، منحصر در مفهوم داشتن نیست (سبحانی، ۱۴۲۴: ۲/۴۲۳).. برخی از اصولیان مانند محقق نائینی قائل به تفصیل شده‌اند و معتقدند در مواردی که وصف رجوع به حکم داشته باشد، مفهوم دارد و در مواردی که رجوع به متعلق حکم کند مفهوم نخواهد داشت (نائینی، ۱۴۱۰: ۱/۴۳۵).

کاربرد مفهوم وصف منحصر در مسائل علم فقه نیست، بلکه در برخی از مسائل رجالی نیز می‌توان آن را مشاهده نمود؛ از جمله:

### حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی از جمله توثیقات و تضعیفات رجالی

از جمله مسائل رجالی که مفهوم وصف در استنتاج آن کاربرد مهمی دارد، مسئله حجیت اقوال رجالیان نسبت به توثیقات و تضعیفات است. از آنجایی که کلمات رجالیان در باب توثیقات یا تضعیفات راویان نوعی خبر واحد در موضوعات به حساب می‌آید، می‌توان برای حجیت کلمات آن‌ها از مفهوم وصف استفاده نمود. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه نبأ از وصف فاسق استفاده نموده است که اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تبیین کنید و به قول وی اعتماد نکنید (حجرات: ۶). مفهوم وصف چنین می‌رساند که اگر شخص اخباردهنده، فاسق نبود، دیگر تبیین لازم نیست و اطلاق این برداشت، شامل اخبار در موضوعات خارجی

مانند توثیق و تضعیف نیز می‌شود، بلکه می‌توان گفت اصل آیه در مقام بیان اخبار از یک واقعه خارجی بوده است، چه اینکه ولید برای رساندن حکم شرعی نیامده بود، بلکه خبر از یک واقعه خارجی داد و در مورد دروغ بودن این خبر، آیه نبأ نازل شد. بنابراین طبق نظریه قائلین به حجیت مفهوم وصف، اگر عالم رجالی همچون نجاشی که فاسق نیست، خبر از وثاقت یا عدم وثاقت یک راوی بدهد، کلام وی حجت است.

## ۵. مفهوم لقب

مفهوم لقب نیز - همانند مفهوم وصف - انتفای حکم در صورت انتفای لقب است. به عنوان مثال وقتی شارع امر به اطعام فقیر می‌کند، مفهوم لقب می‌رساند که اطعام به غیر فقیر امر ندارد. مشهور اصولیان قائل به مفهوم لقب نیستند (مظفر، ۱۳۷۵: ۱/۱۳۰؛ آخوند خراسانی، همان: ۱/۱۲۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۲/۷۹؛ عراقی، ۱۴۱۷: ۱/۵۰۲)، بلکه در میان اصولیان شیعه این مسئله مورد اتفاق است،<sup>۹</sup> لکن برخی در مقابل مفهوم داشتن آن را قبول کرده اند؛ از جمله آمدی در الاحکام که به دقاق از شافعیّه و حنابله داشتن مفهوم لقب را نسبت داده است و به تعبیر بعضی از آنها مفهوم لقب حجت می‌باشد (آمدی، ۱۴۰۶: ۳/۹۵). عمده دلیل قائلین به مفهوم لقب همان لغویت است<sup>۱۰</sup> که در مفهوم وصف نیز مطرح گشته و پاسخ آن داده شد. کاربرد مفهوم لقب در مسائل علم رجال، در حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی مشهود است:

### حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی از جمله توثیقات و تضعیفات رجالی

در بحث مفهوم وصف مطرح شد که برخی با استفاده از مفهوم وصف در آیه شریفه نبأ، حجیت خبر واحد در موضوعات خارجی را استفاده کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان به حجیت کلمات رجالیان در توثیقات و تضعیفات اشاره کرد. این مطلب را با استفاده از مفهوم لقب نیز می‌توان بیان کرد؛ چه اینکه برخی در مقام تبیین استدلال به حجیت خبر واحد در آیه شریفه از مفهوم لقب استفاده کرده‌اند؛ با این بیان که آنچه در آیه شریفه مورد

استفاده قرار گرفته است لقب فاسق است<sup>۱۱</sup> و حکم دائر مدار این لقب گردیده است (کرباسی، ۱۴۱۱: ۲/۲۴۲).

## ۶. مفهوم عدد

مفهوم عدد بدین معنا است که اگر در کلامی از متکلم، عدد خاصی در موضوع مطرح شده بود، دال بر انتفای حکم بر غیر آن عدد است (آخوند خراسانی، همان: ۲۱۲؛ مظفر، همان: ۱/۱۲۹). مشهور اصولیان معتقدند که عدد مفهوم ندارد (مکارم شیرازی، همان: ۲/۶۷). برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند؛ بدین بیان که گاهی اوقات عدد در مقام بیان کثرت است، که این قسم مفهوم ندارد. گاهی عدد در مقام بیان تعداد است و بیانگر تحدید در مسئله نیست، این قسم نیز مفهوم ندارد، اما گاهی اوقات هدف از ذکر عدد تحدید است که در این صورت مفهوم دارد (همان: ۲/۶۸، حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۴/۲۳۴؛ سیفی مازندرانی، بی تا: ۲/۵۲۶). به عنوان مثال تعداد رکعات نماز که در ادله بیان شده است، از باب تحدید است؛ بدین معنا که کم یا زیاد انجام دادن آن مبطل نماز است. این بحث علاوه بر کاربردهای فراوان موجود در علم فقه، در علم رجال نیز قابل استفاده است که به بیان برخی از موارد مختلف آن پرداخته می‌شود:

مثال‌های اعداد در رجال به صورت کلی:

### قسم اول: اعداد در غیر مقام تحدید

گاهی ذکر عدد از باب تحدید نیست که طبعاً مفهوم نیز ندارد؛ به عنوان مثال مرحوم شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد:

«اصحاب حدیث، نام راویان ثقه‌ای که از امام صادق علیه السلام نقل حدیث کرده‌اند را چهار هزار نفر شمرده‌اند»<sup>۱۲</sup>.

بدیهی است که این جمله مفهوم ندارد و دال بر کمتر یا بیشتر نبودن ثقات نیست.

### قسم دوم: اعداد در مقام تحدید

گاهی هدف از بیان عدد، تحدید است که در این صورت ظهور در مفهوم دارد. به عنوان مثال:

## اصحاب اجماع

عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم‌السلام، به صورت محدود، از اصحاب اجماع شمرده شده‌اند و ریشه این بحث نیز کلام مرحوم کشی است که در مورد برخی از اصحاب امام باقر علیه‌السلام تعبیر به اجتماع اصحاب بر تصدیق این راویان شده است: کشی می‌فرماید:

اجمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الاولین من اصحاب ابي جعفر علیه‌السلام و ابي عبد الله علیه‌السلام و انقادوا لهم بالفقه، فقالوا: أفقه الاولین ستة: زرارة، و معروف بن خربوذ، و برید، و أبو بصیر الاسدی، و الفضیل بن یسار، و محمد بن مسلم الطائفی، قالوا: و أفقه الستة زرارة، و قال بعضهم مکان ابي بصیر الاسدی أبو بصیر المرادی و هو لیث بن البختری (کشی، همان: ۵۰۷/۲).

ایشان در جای دیگر از میان اصحاب امام صادق علیه‌السلام این افراد را نام می‌برد:

أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون و أقروا لهم بالفقه: من دون أولئك الستة الذین عددناهم و سمیناهم، ستة نفر: جمیل بن دراج. و عبد الله بن مسکان، و عبد الله بن بکیر، و حماد بن عیسی، و حماد ابن عثمان، و أبان بن عثمان. قالوا: و زعم أبو اسحاق الفقیه یعنی ثعلبة بن میمون: أن أفقه هؤلاء جمیل ابن دراج و هم أحداث اصحاب ابي عبد الله علیه‌السلام (همان: ۶۵۷).

در جای دیگر نیز نسبت به شش نفر دیگر از اصحاب اجماع می‌نویسد:

تسمية الفقها من اصحاب ابي ابراهيم و ابي الحسن الرضا عليهما السلام: أجمع أصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و أقروا لهم بالفقه و العلم و هم ستة نفر آخر دون الستة نفر الذین ذکرناهم فی اصحاب ابي عبد الله علیه‌السلام، منهم یونس بن عبد الرحمان و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابي عمیر و عبد الله بن المغیره و الحسن بن محبوب و أحمد بن محمد بن ابي نصر، و قال بعضهم مکان الحسن بن محبوب الحسن بن علی بن فضال و فضالة بن ایوب و قال بعضهم مکان ابن فضال عثمان بن عیسی و أفقه هؤلاء یونس بن عبد الرحمان و صفوان بن یحیی (همان: ۸۳۰).

طبق این بیان اجماع بر تصدیق کلمات این اصحاب جلیل القدر منعقد شده است که

برداشت‌های مختلف از این جمله شده است (سبحانی، ۱۴۱۰: ۳۴۴). لکن آنچه مسلم است، در مقام تحدید بودن آن است که از اصحاب اجماع بودن دیگر راویان را نفی می‌کند.

### **نتیجه**

از نوشتار مذکور روشن گشت، برخی از مباحث علم اصول از جمله مفاهیم که در قواعد لفظی علم اصول واقع شده است، علاوه بر اینکه جلوه آلی بودن برای مسائل علم فقه دارند، در علوم دیگری همچون علم رجال نیز کاربرد هایی دارند که توجه به آنها می‌تواند در نتیجه گیری‌های رجالی مؤثر واقع شود. دانسته شد که هر یک از مفاهیم در علم اصول مثل مفهوم شرط، وصف، عدد، استثناء، لقب و غایت در برخی از مسائل رجالی کاربرد مستقیم دارند که نباید از آنها غفلت کرد.

## کتابنامه

- .....
۱. (در سال ۹۷ نشست علمی با موضوع نقش قواعد اصولی در علوم اسلامی، توسط استاد سید علی حسینی از اساتید سطوح عالی حوزه علمیه قم در مدرسه حجتیه ارائه شد. همچنین پایان نامه‌ای با این موضوع، نگاشته شده است که در کتابخانه مدرسه فیضیه موجود است.
  ۲. «و جميع ما رواه إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أخبرنا بها جماعة» (همان: ۸۳۸)
  ۳. «روى عن الصدوق، عن أبيه، عنه الكتاب إلا حديثاً منه فى باب الشهادات أنه يجوز للرجل أن يشهد لأخيه إذا كان له شاهد واحد من غير علم» (همان: ۶۴۷).
  ۴. «إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط» (همان: ۴۷۳).
  ۵. علامه مجلسی، در روضه المتقین به کثرت مضمون این روایات تصریح کرده است (مجلسی، ۱۴۰۶: ۲۱۸/۴).
  ۶. در مورد معنای ارتداد مطرح شده در این روایت، بیانات مختلفی مطرح شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
  - الف) معنای ارتداد در روایت مذکور این است که مردم به ولایت ولی الله معتقد نشدند، و طبق روایات فراوان، اگر کسی ولی الله را انکار کند گویا ولایت الله را انکار کرده و منکر ولایت الله همان منکر خداوند است که مرتد شده است.
  - ب) ارتداد به معنای بازگشت است. طبق روایت مذکور بعد از رسول خدا ﷺ، بسیاری از مردم به دوران جاهلی خود و زندگی جاهلانه که زندگی پر از کفر و انکار و دور از عقل بود بازگشتند.
  ۷. «قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ شَيْخَنَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرْوِي أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى أَدْرَكَ فَرْحُهُ فَتَهَاها عَنْ رَأْيِهِ» (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۱/۱۵۷).
  ۸. «محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن الحسن، قال: كان أبان من أهل البصرة، و كان مولى بجيلة، و كان يسكن الكوفة، و كان من الناوسية» (كشى، همان: ۶۴۰/۲).
  ۹. «منها: التفصيل بين ذكر الموصوف في الكلام و اعتماد الوصف عليه و عدمه، فإنّ المستفاد من كلام غير واحد منهم عدّ القسم الثانى من مفهوم اللقب مع القول بعدم حجّيته، بل دعوى الوفاق عليه» (اصفهانى، بی تا: ۴۹۶/۲).
  ۱۰. در مقام بیان استدلال قائلین به مفهوم لقب می گوید: «أما معتمد القائلين بمفهوم اللقب؛ فهو ما سبق من أن المنطوق به لو شارك المسكوت عنه فى الحكم، لبطلت فائدة تخصيصه بالذكر، فإن بين الخصم

- لتخصيصه بالذكر فائدة غير اختصاصه بالحكم» (سليمان طوفى، بى تا: ۷۷۴/۲).
۱۱. «فتصير الآية من قبيل الآيات الدالة على منع اتباع غير العلم، لأنّ تعليقه على وصف الفسق لا يقتضى قبول قول العادل، لأنّ المفهوم مفهوم اللقب» (استرآبادى، ۱۴۲۲: ۱/۸۸).
۱۲. «فإن أصحاب الحديث نقلوا أسماء الرواة عنه من الثقات، على اختلافهم فى الآراء والمقالات، وكانوا أربعة آلاف رجل» (مفيد، ۱۴۱۳: ۲۷۰).

## کتابنامه

- قرآن کریم.
- آمدی، سیف‌الدین علی بن سالم، الإحكام في أصول الأحكام، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۶ق.
- ابن عساکر، علی بن الحسن بن هبة الله الشافعي، تهذيب تاريخ دمشق الكبير، بيروت، دار المسير، ۱۳۹۹ق.
- ابوالبركات، عبدالله بن احمد بن محمود نسفي، كشف الأسرار، بيروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
- أبوالخطاب الكلؤذانی الحنبلي، محفوظ بن أحمد بن الحسن، التمهيد في أصول، مركز البحث العلمي وإحياء التراث الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- ابوزنيد، عبدالحميد، التقريب و الإرشاد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۸ق.
- أبوعمر و ابن الحاجب المالكي، عثمان بن عمر بن ابي بكر جمال الدين، شرح العضدي على مختصر الأصول، بيروت، دارالكتب العلمية، بی تا.
- ارديلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- استرآبادي، رضی‌الدین، ابن حاجب، عثمان بن عمر، شرح الرضی علی الکافی، بیروت، بی تا.
- استرآبادي، محمد بن علی، منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۲۲ق.
- اصفهانى نجفی (ایوان کیفی)، محمدتقی بن عبدالرحیم، هداية المسترشدين، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، بی تا.
- انصارى، مرتضى، فرائد الاصول، تحقيق: لجنه تحقيق تراث الشيخ الاعظم، قم، مجمع الفكر الاسلامي، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- \_\_\_\_\_، مطارح الأنظار، تقريرات كلانترى، ابوالقاسم، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۴ق.
- بحرالعلوم، محمد مهدي بن مرتضى، رجال السيد بحر العلوم (الفوائد الرجاليه)، تهران، مكتبة

- الصادق عليه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، تحقیق الشيخ محمدباقر المحمودی، مؤسسة الأعلمی، بیروت (طبع ۱۳۹۴ق).
- جعفری ربانی، مجید، جستاری در بصائر الدرجات، قم، مؤسسه فرهنگی هنری امامت اهل بیت، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- حسینی میلانی، علی، تحقیق الأصول، قم، الحقائق، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- حیدری، علی نقی، اصول الاستنباط، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- خراسانی، شیخ محمدکاظم، کفایه الاصول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- خمینی، روح الله، مناهج الوصول الى علم الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی علم الأصول، تقریرات فیاض، محمداسحاق، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- \_\_\_\_\_، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، قم، مركز نشر الثقافة الاسلاميه، ۱۳۷۲.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ارشاد العقول الى مباحث علم الأصول، تقریرات حاج عاملی، محمدحسین، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- \_\_\_\_\_، تهذیب الأصول، تقریر بحث امام خمینی عليه السلام، قم، دار الفکر، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- \_\_\_\_\_، کلیات فی علم الرجال، جعفر، حوزة علمیه قم، مرکز مدیریت، قم، ۱۴۱۰ق.
- سید مرتضی، علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة الى اصول الشریعة، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، اول، ۱۳۷۶.
- شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح: صبحی صالح، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزة، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- طباطبایی قمی، تقی، آراؤنا فی أصول الفقه، قم، نشر محلاتی، ۱۳۷۱.

طریحی فخرالدین، جامع المقال فيما يتعلق باحوال الحديث، تهران، کتاب فروشی جعفری تبریزی، چاپ اول، بی تا.

\_\_\_\_\_، مجمع البحرين، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، تحقیق / تصحیح: قیومی اصفهانی، جواد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۲۷ق.

\_\_\_\_\_، الفهرست، نجف اشرف، المكتبة الرضویة، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

\_\_\_\_\_، العدة فی أصول الفقه، قم، محمدتقی علاقبندیان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

عدهای از علما، الاصول الستة عشر، تحقیق: ضیاءالدین محمودی، نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۳۸۱.

عراقی بروجردی نجفی، ضیاءالدین، نهاية الأفكار، تقریرات محمدتقی قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.

\_\_\_\_\_، مقالات الأصول، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

\_\_\_\_\_، منهاج الأصول، تقریرات کرباسی، محمدابراهیم، بیروت، دار البلاغة، ۱۴۱۱ق.

عرفانیان یزدی، غلامرضا، مشایخ الثقات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۴۱۹ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، نهاية الوصول الى علم الأصول، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، تقریرات ملکی اصفهانی، محمود، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ۱۳۸۱.

کشی، محمد بن عبدالعزیز، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تحقیق: حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۳۹۰ق.

کاظمی، عبدالنبی، تکملة الرجال، محقق: بحر العلوم، محمدصادق، قم، أنوار الهدی، ۱۴۲۵ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح أصول الکافی، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تهران، المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.

مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (ط الحديثة)، محقق: مامقانی، محی الدین،

- قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۳۱ق.
- مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- \_\_\_\_\_، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهااردی علی پناه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، المعترف فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سید الشهداء عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، نشر اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
- مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، کنگره بین المللی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الأصول، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- نائینی، میرزا محمدحسین غروی، أجود التقريرات، قم، کتابفروشی مصطفوی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- نجاشی، احمد بن علی، ابوالحسن، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
- نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تراجم و شرح حال نگاری، تهران، نشر فرزند مولف، ۱۴۱۴ق.

